چهرهٔ جناب ابوطالب در ادبیات فارسی ـ امیرحسین رضایی
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال دوازدهم، شماره ۴۷ «ویژه حضرت ابوطالب علیه‌السلام»، تابستان ۱۳۹۴، ص ۱۲۰ـ ۱۴۹

[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]

[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

# چهرهٔ جناب ابوطالب در ادبیات فارسی

امیرحسین رضایی *

**چکیده**: جناب ابوطالب با توجّه به جایگاه ویژهٔ خود در صدر اسلام، مورد توجّه تاریخ نگاران قرار گرفته است. از طرفی عمو، کفیل و پدر خواندهٔ پیامبر است و از طرف دیگر، پدر امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از سوی دیگر، بزرگ قریش و مکّه. حضور در این تقاطع خاص تاریخی سبب شده تا اقدامات و موضع‌گیری‌های جناب ابوطالب در تاریخ مهم و اثرگذار باشد. ادبا هم به تبعیّت از تاریخ، در متون نظم و نثر خود، توجّه خاصّی به این شخصیّت مهم دارند. در مقالهٔ حاضر، به نقاط برجسته و اثرگذار زندگی ایشان و بازتاب آن در ادبیّات فارسی پرداخته شده است.

**کلیدواژه‌ها**: تاریخ صدر اسلام؛ ابوطالب؛ شعر شیعی.

---

*. پژوهشگر مؤسسهٔ ادب پژوهی شیعی (سلیس).

[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]

[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

**مقدّمه**

در تاریخ نانوشتهٔ بشر، افراد بی‌شماری بودند که هرگز نامی از آنها در هیچ جا ثبت نشده و یا خیلی زود از بین رفته است و از سوی دیگر، نامهایی وجود دارد که برای همیشه جاودان شده‌اند. این شدّت و ضعف ماندگاری در تاریخ به عوامل مختلفی بستگی دارد. تاریخ ادبیّات هم به عنوان شاخه‌ای از تاریخ، از همین قواعد تبعیّت می‌کند و تقریباً می‌توان گفت که عوامل اثرگذاری و ماندگاری افراد در تاریخ و ادبیّات، یکسان است. یکی از این عوامل، اهمیّت نقش تاریخی- اجتماعی افراد و حضورشان در موقعیّت‌های مختلف است. هرچه این نقش پررنگتر باشد، بازیگر آن نقش، بیشتر به چشم می‌آید و اشعار بیشتری در مورد او سروده می‌شود که، بیشتر خوانده می‌شود و بیشتر به حافظه سپرده می‌شود و در نتیجه ماندگارتر می‌گردد.

نکتهٔ دیگر، زمان و مکان این نقش‌آفرینی است. محل‌های خاصّی از جغرافیا و زمان‌های خاصّی از تاریخ، اهمیّت بیشتری دارند. مردم، این زمان‌ها و مکان‌ها را به دلایل مختلف برمی‌گزینند، در مورد آنها بحث و گفتگو می‌کنند و به سایر مقاطع تاریخ بی‌توجّه یا کم توجّه‌اند. در تاریخ تشیّع، سال ۶۱ هجری که حماسهٔ عاشورا را در خود جای داده است با دقّت بیشتری کاوش شده است، تا مثلاً سال ۵۰ هجری که در آن امام مجتبی علیه‌السلام به شهادت می‌رسند.

این نگرش، ممکن است به دلیل وجود یک واقعهٔ مهم یا حضور یک پادشاه یا رهبر اثرگذار یا هر اتّفاق دیگری باشد. مثلاً در مورد شخصیّت مهمی مثل پدر رسول الله انتظار می‌رود در تاریخ و ادبیّات، توجّه خاصّی به او بشود، چرا که هم پدر خاتم الانبیا است، هم از بزرگان مکّه و هم از موحّدان و مؤمنان زمان خود[۱]، در مقام عمل تنها به

۱. در روایات بارها به نسب پاک اهل بیت با تعبیر «انّهم فی الاصلاب شامخه و الارحام مطهّره» اشاره شده است. نیز با فرض اینکه رحم و صلب بری از شرک و رجس، از مصادیق طهارت است، آیهٔ تطهیر را هم می‌توان سند محکم دیگری بر این مسئله دانست. در روایتی در *کتاب سلیم بن قیس*، همین مطالب را می‌توان دید: «این آیه در باره من و برادرم علی و دخترم فاطمه و دو پسرم و جانشینان یکی پس از

عنوان پدر پیامبرﷺ از او یاد شده و صفحات دیگر زندگی‌اش از یادها رفته، چون او پیش از تولّد پیامبرﷺ بدرود حیات گفته است و برای مردم، دوران زندگی محمّد بن عبدالله‌ﷺ مهم‌تر است، تا عبدالله بن عبد المطّلب. پس علاوه بر اهمّیّت نقش شخصی فرد و اثرگذاری‌اش بر وقایع، باید در زمان و مکان خاصّی هم حضور داشته باشد تا در ادبیّات مورد توجّه قرار بگیرد. در مقابل، ماه، که به اعجاز پیامبرﷺ دو نیم شد، یا آهویی که به امام رضاؑ پناه آورد، موجودات ماندگاری در ادبیّات و تاریخ شدند؛ چرا که در متن زندگانی معصومینؑ قرار گرفتند.

برای ماندگاری یک شخصیّت، هم باید آن فرد، کار قابل ذکر و مهمی انجام داده باشد و هم در مکان و زمان مناسبی قرار گرفته باشد تا ماندگار شود. ببینید که از میان تمام راهبان مسیحی، این بحیراست که نشانه‌های رسالت را در پیامبرﷺ که آن روز، کودکی بیش نبوده، تشخیص می‌دهد و در یادها می‌ماند یا در میان تمام پهلوانان و بزرگان عرب که به دست امیرالمؤمنینؑ به خاک ذلّت افتاده‌اند، عمرو بن عبدود است که در تاریخ می‌ماند و نمونه‌های بی‌شماری که همه به خاطر می‌آوریم. در دایرهٔ اشعار آیینی هم همین مراتب رصد می‌شود. شاعران، برای هر کدام از اهل بیت که در جریان زندگی خود بیشتر به او متوسّل می‌شوند، بیشتر می‌سرایند. به همین سبب، اشعار سروده شده فارسی در مدح و رثای امام رضاؑ خیلی زیاد است، چرا که ایرانیان از قدیم‌الایّام نسبت به حضرت ثامن‌الحججؑ ارادت خاصی داشته‌اند. در این میان، امامزادگان و اصحاب خاصی چون حضرت عبّاسؑ و یا حر، از جایگاه بالاتری- از

دیگری نازل شده است که فرزندان من و فرزندان برادرم هستند: إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً. «خداوند خواسته است رجس و بدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاک گرداند». ای سلمان، آیا دانی «رجس» چیست؟ سلمان عرض کرد: نه. فرمود: شكّ است، آنان هرگز در باره چیزی که از جانب خدا آمده باشد، شك نمی‌کنند. ما در ولادتمان و در طینتمان تا حضرت آدم پاك هستیم، از هر بدی پاك و معصوم هستیم.» (سلیم٦١٦)



[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]
[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

نظر توجّه شاعران- نسبت به سایر امام زادگان و اصحاب برخوردارند، چرا که در ماجرای کربلا حاضرند و هر سال، حدّ اقل ده شبانه‌روز، حماسهٔ کربلا برای مردم بازگو می‌شود. بنابراین، ماندگاری و تأثیر یک شخصیّت، تابعی از دو عامل است: اوّل، اهمیّت شخصی؛ دوم، حضور در یک زمان و مکانی خاص که دارای اهمیّت تاریخی است.

با توجّه به تمام این مسائل، شخصیّتی مانند جناب ابوطالب را باید در لابه‌لای تاریخ زندگی پیامبر و امیرالمؤمنین بجوییم، چون در این دو بخش از تاریخ است که هم این بزرگوار در آن حاضر است و هم نقش‌های مهمی را ایفا می‌کند. شعرا هم برای سروده‌های خود به تاریخ رجوع می‌کنند و این تاریخ است که تا حدودی اشعار را هدایت می‌کند. بنابراین در اینجا سعی شده تا اشعار مربوط به جناب ابوطالب را بر بستر تاریخ تقسیم کنیم.

جناب ابوطالب، ابتدا کفالت پیامبرﷺ را پذیرفته و سالها او را از مقابل دیدگان خود دور نکرده است. بعد از آن، در ماجرای ازدواج پیامبرﷺ با خدیجه و خواستگاری او از پدرش خویلد، بسیار مؤثّر بوده. پس از بعثت رسول اللهﷺ هم، نقش کلیدی در محافظت و حمایت از پیامبرﷺ ایفا کرده و همواره سپر بلای او در مقابل مشرکان کینه‌توز بوده. البته هر کسی نمی‌توانسته تا در مقابل قریش و مکّیان از پیامبر دفاع کند، و ابوطالب به دلیل اعتبار و احترام زیادی که به عنوان بزرگ مکّه برای مکّیان داشته، از این کار برآمده است. پس از تمام این ماجراها، نقش ابوطالب در سه سال محاصرهٔ اقتصادی مسلمین و وقایع شعب ابی‌طالب هم انکار نشدنی است. تا اینکه در آخرین روزهای محاصره، پس از سالها رنج و مجاهدت، جان خود را در راه پاسداری از پیامبر و اسلام، فدا می‌کند. ارزش مجاهدات او وقتی بیشتر معلوم می‌شود که در تاریخ می‌بینیم نخستین اهانت‌ها و حمله‌ها و سوءقصدها به جان پیامبر، درست


[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]
[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

پس از وفات ابوطالب آغاز می‌شود[1].

جناب ابوطالب علاوه بر حضورش به عنوان عمو و پدرخوانده و کفیل و حامی پیامبر، صاحب منصب مهم دیگری هم هست. با جستجویی در اشعار فارسی، خواهیم دید که نام جناب ابوطالب، بیش از هر جای دیگری، به عنوان پدر امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شکل «علی ابن ابی‌طالب» آمده است. بی‌شک اهمیّت وجود جناب ابوطالب به عنوان پدر امیرالمؤمنین علیه‌السلام کمتر از کفالت رسول الله نیست. جناب ابوطالب را در ماجراهای مختلفی مثل ماجرای مثرم (مشرم)، مائدهٔ آسمانی و دیگر وقایع منتج به ولادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، شکافته شدن کعبه و میلاد حضرت تا نام‌گذاری او و معجزات بی‌شمار امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از ولادتشان، می‌بینیم.

در این مقاله سعی شده تا گزارشی از مواضع حضور جناب ابوطالب در ادبیّات و تأثیرات او در شعر فارسی ارائه شود. شیوهٔ کار به این شکل بوده که ابتدا به شکل استقرایی، اشعار مربوط به جناب ابوطالب بر اساس کلیدواژه‌های «ابوطالب»، «بوطالب» و «عمران»[2]، جمع‌آوری شد. و این مجموعه به اشعاری در مورد وقایع مهمی که حضور و تأثیر جناب ابوطالب در آنها محرز است، افزوده شده است. در مورد سیر مطلب سعی شده تا نظم تاریخی حفظ شود، بدون توجّه به صحّت تاریخی وقایع، بلکه تنها به وجود نمونه در ادبیّات برای نقل اکتفا شده است. بنابراین ممکن است بعضی مطالب،





۱. و قد تحمّل أبوطالب و رهطه الهاشميّون مع النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله الحصار العسير في شعب أبي طالب. و بعد ثلاث سنوات من الحصار لبّى أبوطالب نداء ربّه و ذلك في السنة العاشرة للبعثة النبويّة المباركة، و تولّى غسله و تكفينه و تحنيطه ابنه أميرالمؤمنين علیه‌السلام بأمر رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و قال صلی‌الله‌علیه‌وآله: «أما و اللّه لأشفعنّ لعمّي شفاعة يعجب منها أهل الثقلين». و عندها صبّت قريش حممها على النبيّ الأكرم صلی‌الله‌علیه‌وآله حتّى قال: «ما نالت قريش منّي شيئاً أكرهه حتّى مات أبوطالب». (بنگرید: *سیرة* ابن هشام، ج ۱، ص ۱۸۹؛ *الطبقات الکبری* لابن سعد، ج ۱، ص ۱۱۹؛ *الكامل في التاريخ*، ج ۲، ص ۹۰؛ *الإصابة* لابن حجر، ج ٤، ص ۱۱۵؛ *الأعلام للزركلي*، ج ٤، ص ١٦٦؛ *شرح نهج البلاغه* لابن أبي الحديد، ج ١٤، ص ٧٦– ٧٧؛ *إيمان أبي‌طالب* للمفيد، ص ٢٥– ٢٦)؛ (*کافی*. ج۱. ص۳۰۶)

۲. اهالی تاریخ بر سر نام جناب ابوطالب اختلاف نظر دارند. بعضی او را «عمران» و بعضی «عبد مناف» می‌خوانند. عدّه‌ای نام ایشان را همان کنیه یعنی«ابوطالب» دانسته‌اند مثلاً: شیخ البطحاء، و رئیس مکّة، و شیخ قریش، أبوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، عم الرسول و کافله، و أبو الأئمة سلام اللّه علیهم أجمعین. (بنگرید: طبرسی ج۱ص۲۳۰)

[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]

[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

از درجهٔ اعتبار روایی و تاریخی ساقط باشند که ذکرشان در اینجا تنها به دلیل جایگاه ادبی آنها بوده است. این نکته بدان روی در اینجا بیان شد که ضرورت بازنگری متون ادبی، از دیدگاه محتوایی یادآوری شود.



**کتاب‌های مورد استفاده**

سه نوع کتاب برای استخراج مثال‌های این مجموعه بررسی شده‌اند:

یکی کتب تاریخی منظومی‌که در بازهٔ زمانی قرن پنج تا دوازده یعنی اوّلین سالهایی که ما سند منظوم در آنها داریم تا عصر صفوی و دورهٔ اوج تاریخ سرایی شیعی، سروده شده‌اند؛ مانند: *علی نامه* در قرن ۵، همایون نامهٔ قرن ۷، بخش سعادتنامهٔ *دیوان نظام استرآبادی* در قرن ۹، *کتیب معجزات* قرن۱۰، *دلیل الجنان* قرن ۱۲ و ...

پس از آن، کتب تاریخ منثوری که دارای قدمت و اهمیّت تاریخی هستند؛ مثل: *زین الاخبار* در قرن ۵، *مجلس در قصّهٔ رسول* – به نثر– از مؤلّفی ناشناخته در قرن ۶ هم به عنوان متون تاریخی که بار ادبی هم دارند.

سوم: دواوین و منظومه‌های منقبتی‌ای که هر کدام برای خود دارای اهمیّت ویژه‌ای هستند.

تاریخ‌های منظوم: این نوع کتب را شعرا بیشتر با هدف جلب مخاطب عام و بی‌سواد قدیم یا حفظ اثر از نابودی به کمک حافظهٔ جمعی مردم می‌سرودند. نکتهٔ قابل توجّه در این آثار که جزو ویژگی‌های ماهوی آنها هم محسوب می‌شود، عدم خلّاقیّت و استفاده نکردن از صنایع ادبی است. ضمناً تحریفات تاریخی از جنس حذف و اضافه و اغراق و ... در آنها بسیار پیدا می‌شود. با تمام این مسائل، تاریخ‌های منظوم، از نظر تاریخی و ادبی اهمیّت بسیاری دارند. در تاریخ شیعی نیز تعداد زیادی از این چنین کتبی تحریر شده که اکنون در دسترس ما قرار دارند. با توجّه به اینکه جناب ابوطالب از شخصیّت‌های تاریخی محسوب می‌شود، طبیعی است که در تاریخ‌های منظوم از او یاد



[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]

[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

شده باشد. به همین سبب، برای انتخاب ابیات این مقاله، این طیف از کتب در اولویّت بررسی قرار گرفت.

قدیمی‌ترین تاریخ منظومی که بررسی شد، *علی نامه* از شاعری ناشناس متخلّص به ربیع است که تاریخ سرایش آن به سال ۴۸۲ بر می‌گردد. *علی نامه* در دو دفتر به ذکر دلاوری‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دو جنگ جمل و صفّین پرداخته است.

دیگر تاریخ منظومی که مورد بررسی قرار گرفت، نیمهٔ نخست *همایون نامهٔ* حکیم زجّاجی در قرن هفتم است. این کتاب که در بحر متقارب و به تقلید از شاهنامه سروده شده، تاریخ را از میلاد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تا رحلت ایشان روایت می‌کند.

در *دیوان نظام استرآبادی* (سده نهم) هم بخشی به نام *آثار المظفّر* یا *سعادتنامه* وجود دارد که تاریخ دوران حیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و غزوات ایشان را در ۱۲۰۰۰ بیت به نظم درآورده است.

کتیب *معجزات* را حیرتی در سده دهم در فضائل و مناقب معصومین علیهم‌السلام سروده است. این کتاب تماماً ذکر معجزات معصومین علیهم‌السلام با نگاهی تاریخی است.

«*دلیل الجنان و رکن الایمان فی وقایع الجمل و الصّفین و النهروان*» از عبّاس ناسخ ترک، کتابی است که تاریخ دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و جنگ‌های آن حضرت را به نظم کشیده است. این کتاب در عصر صفوی، توانسته است تا بسیاری از نقاط تاریک تاریخ تشیّع را به نظم بکشد.

تاریخ‌های منثور نیز که بخش اعظم تواریخ مکتوب را به خود اختصاص داده‌اند، از نظر درجهٔ اعتبار ادبی، دست کمی از متون منظوم ندارند. البته به دلیل اینکه تاریخ نگاری به عنوان ابزاری استراتژیک در دست حکومت‌ها به حساب می‌آمده و حکومت‌های مقتدر ایرانی پیش از صفویّه غالباً سنّی مذهب بودند، تاریخ تشیّع در آن ادوار مهجور واقع شده. در مورد جناب ابوطالب، به دلیل اینکه یکی از شخصیّت‌های



[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]
[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

مرتبط با پیامبر است، در تاریخ‌های سنّی مذهب هم می‌توان ردّی از او را یافت. *زین الاخبار* و *مجلس در قصّهٔ رسول*، دو نمونه از این کتابها هستند که از جناب ابوطالب یاد کرده‌اند.



پس از این گروه، دواوین و منظومه‌های غیر تاریخی مورد بررسی قرار گرفته و ابیات پراکنده‌ای که در مورد جناب ابوطالب سروده شده بود، از این متون مانند: *دیوان نظام استرآبادی*، *دیوان الهامی کرمانشاهی*، *دیوان اشعار ملک الشّعرای بهار*، *دیوان سلیمی تونی*، *دیوان کمال غیاث شیرازی*، *کلیّات دیوان فدایی*، *مثنوی معنوی*، *کلیّات نظامی گنجوی* و ... استخراج شده است.

در اینجا سعی شده تا به ترتیب تاریخ، حضور جناب ابوطالب در وقایع، دسته‌بندی شود:

**بزرگ قریش**

امیرالمؤمنین علیه‌السلام بارها در تاریخ به نسب خود اشاره می‌کند، ولی این بار این رجز با مفاخره به جایگاه اجتماعی پدر بزرگوارشان جناب ابوطالب است که شکل می‌گیرد، انگار حتّی نام ابوطالب هم چنان هیبتی دارد که لرزه بر اندام دشمن می‌اندازد.

منم ابن عمران که هستش لقب  ابوطالب و زین و فخر عرب (*علی نامه* ۴۵۶)

شاهد دیگر این است که پس از جناب ابوطالب، حتّی دیگر برادران او، جناب حمزه و عبّاس هم نمی‌توانند جایگاه او را در قریش به دست آورند و نوعی تقسیم قوا اتّفاق می‌افتد.

پس از وی سرافراز عبّاس بود  سپهر هنر اکرم الناس بود

چو بوطالب او را تهوّر نبود  ورا آن شکوه و تصوّر نبود (*همایون نامه* ۱۵۱)

حکیم زجاجی، ابوطالب را در هنگام قبول کفالت رسول الله چنین توصیف می‌کند:

به مکّه درون مهتر و میر بود  پر از دانش و رای و تدبیر بود (*همایون نامه* ۴۶)



[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]

[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

و حامی پیامبر در اینجا کسی معرّفی می‌شود که از بیم او، مکّیان حتّی فکر آزار پیامبر را به سر راه نمی‌دهند و رسول الله ﷺ به پشت گرمی او است که از آفات مصون بود.

ز بیم ابوطالب دیو بند  کس او را نیارست کردن گزند (*همایون نامه* ۱۳۱)

در ماجرای شقّ‌القمر که کفّار به ستوه آمده و بیم ناک از جایگاه لرزان خود، در کعبه گرد هم می‌آیند، شکوه و گلایهٔ خود از پیامبر جدید را با بزرگ خود در میان می‌گذارند و از ابوطالب به عنوان بزرگ خود چاره می‌جویند. در اینجا هم تسلّط ابوطالب بر مکّیان را به خوبی می‌توان دید:

به هم در شده همچو گرگ و گراز  ابوطالب آمد بدانجا فراز
رئیس و سرافراز آن قوم بود  به رفعت گذشته ز چرخ کبود
بگفتند با او بزرگان همه  که تو سرشبانی و ما چون رمه

(*همایون نامه* ۱۳۱)

در ادامهٔ همین ماجرا، وقتی جوّ مجلس رو به خصومت می‌رود، به ابوطالب چنین می‌گویند:

به بوطالب از کینه کردند روی  بگفتند کای سرور نامجوی (*همایون نامه*۱۳۵)

امّا درست پس از رحلت ابوطالب است که مکّیان در تعرّض به ساحت مقدّس پیامبر ﷺ، دلیر می‌شوند و به خود اجازهٔ اهانت می‌دهند:

چو بوطالبِ میر بربست رخت  بر آن مؤمن چند شد کار سخت (*همایون نامه* ۱۵۱)

در بیت زیر هم به سیادت و شرافت ابوطالب در مکّه اشاره شده است.

شریف مکّه زین گفتار شد شاد  به بوطالب زبان آنگاه بگشاد (*نظام استرآبادی*۷۱۷)

**رابط بین کفّار و پیامبر**

یکی از نکات بسیار جالب تاریخ صدر اسلام، پرهیز جدّی کفّار از پیامبر ﷺ است. گویی از مواجهه با پیامبر خوف دارند و می‌کوشند تا حدّ امکان، با واسطه، سخن خود را به گوش پیامبر برسانند. این واسطه تراشی‌ها، از طرفی ترس و ذلّت کفّار را بیشتر به



[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]
[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

رخ می‌کشد و از سوی دیگر، شخصیّت پیامبرﷺ را برای آنها غیرقابل پیش‌بینی و مرموز نگه می‌دارد. البته پیامبرﷺ بنا بر وظیفهٔ هدایتی عامی که بر دوش دارد، خود را از آنها کنار نمی‌کشد، بلکه خود کفّار هستند که خود را از وجود نورانی پیامبرﷺ مخفی نگاه می‌دارند. در این گیر و دار، بهترین و پرکارترین واسط، جناب ابوطالب است که از سویی بزرگ قریش و مکّه است و از سوی دیگر مورد اطمینان پیامبرﷺ است. بدین روی معمولاً کفّار از طریق او، خواسته‌هایشان را به گوش پیامبرﷺ می‌رساندند.

بگو با این برادرزادهٔ خویش  که با ما رسم انصاف آورد پیش (*نظام استرآبادی*۷۹۶)

و پیامبرﷺ پاسخ کفّار را از طریق عموی خود جناب ابوطالب به آنها اعلام می‌کند. گاهی هم از او درخواست میانجی‌گری و وساطت برای حلّ مسائل و فروکش کردن آتش خشم و کینهٔ دشمنان مکّی‌اش را دارد.

زبان بگشاد ابوطالب که ای عم  به ریش اقربا فرمای مرهم (*نظام استرآبادی*۷۹۷)

این نقش واسط میان پیامبر و کفّار، را همه پذیرفته‌اند و تمام گزارش‌هایی در مورد مسائل جاری که باید به گوش پیامبرﷺ برسد، از همین طریق مطرح می‌شود.

به بوطالب یکی آمد خبر داد  که نخل بغضشان زین سان ثمر داد (*نظام استرآبادی*۷۹۸)

ابوطالب حتّی در آخرین روزهای حیات بابرکت و احتمالاً ضعف و بیماریِ منجر به رحلتش، همچنان پیک میان پیامبرﷺ و کفّار بود. شاید در آخرین مأموریّت خود، در یکی از مشهورترین معجزات پیامبرﷺ حاضر بوده و خبرِ از بین رفتن معاهدهٔ کفّار مبنی بر محاصرهٔ همه جانبهٔ مسلمین را به آنها می‌دهد و مسبّب خاتمهٔ حصر مؤمنین در شعب ابی‌طالب می‌شود. نظام استرآبادی در ابیات زیر، به این واقعه اشاره دارد.

ابوطالب چو آمد نزد کفّار  چنین نقدینه داد از دُرج گفتار

برِ من آورید آن عهد نامه  که بر سر می‌نهیدش چون عمامه (*نظام استرآبادی*۷۹۳)



[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]
[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

یکی از بهترین نمونه‌های این مقام وساطت را در *همایون نامه* می‌توانیم دید. پیشتر ذکر شد، که پس از ماجرای شقّ القمر، آشوبی در میان کفّار به وجود می‌آید، و در پی آن، جلسه‌ای برای سامان دادن به اوضاع برگزار می‌شود. در این جلسه که ابوطالب به عنوان بزرگ شهر در آن حاضر است، به موضوع تبلیغ اسلام پرداخته می‌شود و گفتگوهایی شکل می‌گیرد که حکیم زجاجی با ظرافت بدانها پرداخته است. این بخش که به دلیل طولانی بودن از آوردنش صرف نظر شده، دارای ۲۴۸ بیت است و با این ابیات پایان می‌پذیرد:

ابوطالب آن قوم را خوار کرد  نکوهش به بوجهل بسیار کرد
وزآنجا پراکنده گشتند باز  یکی پر ز سوز و یکی جفت ساز (*همایون نامه* ۱۴۰)

**حمایت و پشتیبانی همه جانبه از پیامبرﷺ**

اندکی پیش از میلاد پیامبرﷺ، پدر بزرگوارشان جناب عبدالله، در سفری تجاری و دور از خانه وفات یافت و سرپرستی نوزاد گرامی را به جای پدر، پدر بزرگ به عهده گرفت. در این دوران، علاوه بر جناب عبدالمطّلب، ابوطالب، هم در محافظت از برادر زاده‌اش همّت داشت.

> چون پیش عبدالمطّلب آمد، سلام گفت و در پیش جدّش در بساط نشست. ساعتی گذشت، بوجهل آمد و او را بدید. بانگی بر او زد. رسول از بانگ او بگریست. عمّار بن حارث و ابوطالب مراعاتش کردند... (*مجلس در قصه رسول* ۲۴)

ولی پیامبرﷺ در هشت سالگی پدربزرگش را هم از دست داد تا پس از عبدالمطّلب، سرپرستی این کودک هشت ساله به عمویش ابوطالب محوّل شود. ابوطالب از این پس در مراقبت از برادرزاده، کمال دقّت را به کار بست.

بپرورد او را به صد گونه ناز  ز هر چیز می‌داشتش بی‌نیاز (*همایون نامه* ۴۶)

این احساس مسئولیّت و حمایت بی‌دریغ نه تنها با رشد پیامبرﷺ کم نشد، بلکه با



[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]
[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

بعثت پیامبرﷺ، بر آن افزوده شد. حمایت‌های ابوطالب در ده سال نخست بعثت، بارها جان پیامبرﷺ را از گزند کفّار حفظ کرد و نفوذ او در مکّیان به خصوص قریش، موانع بسیاری را از سر راه پیامبرﷺ برداشت. به همین دلیل در تاریخ، سخت‌ترین روزگار پیامبرﷺ در تبلیغ اسلام، روزگار بعد از وفات ابوطالب است.

چون بوطالب بمرد، قریش بر رسولﷺ دلیر شدند و بر وی استخفاف کردند... (*مجلس در قصه رسول* ۳۸)

اندر این روز ابی‌طالب بن عبدالمطّلب بمرد. و چون او بمرد، کافران مکّه بر پیغمبرﷺ استخفاف کردند تا هجرت ببایست کرد از مکّه به مدینه. (*زین‌الاخبار* ۳۱۸)

ابوجهل روزی نزدیک صفا رسول را بدید، مشتی خاک برگرفت و بر او زد، گفت: «تا کنون در حمایت ابوطالب بودی، اکنون در حمایتِ که خواهی بود؟»، گفت: «در حمایت خدای عزّوجلّ» (*مجلس در قصه رسول* ۳۸)

پیامبرﷺ هم به همین دلیل بر حمایت ابوطالب از خود چنین تصریح می‌کند:

قریش بر من ظفر نیافتند به بدی‌ها، چندان که بوطالب زنده بود. (*مجلس در قصه رسول*۳۸)

احساس ابوطالب به پیامبرﷺ را اینچنین می‌توان توصیف کرد که او پیامبرﷺ را نه تنها به خانواده و پیران خود ترجیح می‌داد که جان او را از جان خود هم بیشتر دوست می‌داشت:

هیچ کس فرزند خود به کشتن دهد که از من امید این کار دارید. (*مجلس در قصه رسول* ۵۱)

در برخی کتب نیز که به اعتقاد اهل سنّت رفته و منکر ایمان ابوطالب لااقل در ظاهر شده‌اند، مطالب جالبی دیده می‌شود. در وقتی ابوطالب، با تمام تلاش‌هایی که پیامبر و علی صلی‌الله‌علیهماوآلهما برای مسلمان کردن او می‌کنند، اسلام را نمی‌پذیرد، برای آنکه قوّت قلب پیامبرﷺ از بین نرود، بلافاصله حمایت خود را از او اعلام می‌کند:

ابوطالبش گفت کای رهنمون  نیایم من از دین جدّم برون
ولیکن تو را یار باشم به جان  تنت را نگه دار باشم به جان (*همایون نامه* ۱۱۹)

[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]

[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

مؤمنان هم در مقاطعی به حمایت بی‌دریغ ابوطالب از حریم نبوّت و اسلام اعتراف می‌کنند و در مرگ او می‌نالند:

به ما بر، بد از مرگ بوطالب است  که دشمن ستمکاره و غالب است (*همایون نامه*۱۵۲)



بارها در منابع ادبی، این مضمون تکرار شده و به حمایت ابوطالب از پیامبرﷺ و اسلام و ترس کفّار از او و در ادامهٔ این ترس، پرهیز مخالفان از هرگونه دست درازی به ساحت پیغمبرﷺ اشاره شده است:

حمایت بود ابوطالب نبی را  بر او دستی نمی‌بود اجنبی را (*نظام استرآبادی*۷۷۷)

در تصویری هنرمندانه، دقّت نظر و احتیاط ابوطالب در مراقبت از پیامبرﷺ به خصوص در دوران کودکی چنین جلوه کرده است:

ابوطالب ز صرصر، شمع روشن  همیشه داشتی در زیر دامن (*نظام استرآبادی*۷۸۷)

ابوطالب نه تنها در عمل، که به لفظ هم حمایت خود از پیامبرﷺ را اعلام می‌کرد تا از هر جهت قوّت قلبی برای او باشد.

منم بار تو در کاری که خواهی  نخواهم غیر توفیق الهی...

ابوطالب به تحریض محمّد  ادا فرمود ابیات مجدد (*نظام استرآبادی*۷۸۸)

**شِعب ابی‌طالب**

سخت‌ترین دوران زندگی مسلمین در آغاز بعثت رسول‌اللهﷺ را باید سه سالی دانست که آنان در محاصرهٔ همه جانبه از سوی کفّار قرار داشتند. این محاصره چنان سختگیرانه برقرار شده بود که اگر حمایت ابوطالب از مسلمین نبود، اسلام در خطر می‌افتاد. این ابوطالب بود  که همهٔ مسلمین را در منطقه‌ای امن گردآورد. این منطقه که در نزدیکی مسجد الحرام و پشت مسعی (محلّ سعی صفا و مروه) واقع شده بود، به دلیل قرار گرفتن در منطقه‌ای پست، به صورت طبیعی با بلندی‌های اطرافش محافظت می‌شد و جمعیّت مسلمین را از شبیخون‌های کفّار حفاظت می‌کرد. از سوی دیگر به



[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]

[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

دلیل کوهستانی بودن منطقه، این امکان را به وجود می‌آورد که کمکهای مخفیانه‌ای از طریق تنگه‌ها و شکافهای کوه و دور از چشم کفّار به مسلمین برسد.

به شِعب خویش با الطاف سرمد  در آورد اقربا را با محمّد (*نظام استرآبادی*۷۹۰)



در تاریخ آمده است که در طول این سه سال، هر شب یا خود ابوطالب یا پسرانش در دو طرف پیامبرﷺ می‌خوابیدند تا حضرت را از گزند کفّار در امان بدارند و در بعضی موارد هم نقل شده که هر وقت پیامبرﷺ به خواب می‌رفت، ابوطالب جای پیامبر را تغییر می‌داد تا مأموران خفیه کفّار نتوانند شبانه به جان مبارکشان آسیب برسانند.

ابوطالب نبی را بهر تدبیر  مقام خواب شد می‌داد تغییر (*نظام استرآبادی*۷۹۰)

**وفات ابوطالب**

پیامبرﷺ، سال دهم بعثت یعنی سه سال قبل از هجرت را «عام الحزن» نام نهاد. زیرا در این سال، پیامبرﷺ و اسلام، دو عمود استوار خیمهٔ خود را از دست دادند. در این سال، جناب ابوطالب و خدیجهٔ کبری به فاصلهٔ چند روز در شعب ابی‌طالب وفات می‌کنند. خبر فوت ابوطالب برای کفّار خبر خوشی بود، زیرا بعد از او می‌توانستند به راه حل‌های زیادی برای سوء قصد به جان پیامبرﷺ فکر کنند. بدون حمایت ابوطالب، نه تنها جان پیامبر در خطر بود، بلکه اسلام هم در خطر نابودی بود.[۱]

چو بوطالبِ میر بربست رخت  بر آن مؤمنِ چند، شد کار سخت (*همایون نامه*۱۵۱)

در منابع ادبیات، بارها از علاقهٔ پیامبرﷺ به عمویش ابوطالب سخن به میان آمده است. پیامبر در لحظات آخر زندگی ابوطالب کنار بستر او حاضر بوده و برای او دعای خیر می‌کرده است.

---

۱. حِينَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِﷺ مِنَ الشِّعْبِ وَ كَانَ ذَلِكَ قَبْلَ الْهِجْرَةِ بِسَنَةٍ وَ مَاتَ أَبُو طَالِبٍ بَعْدَ مَوْتِ خَدِيجَةَ بِسَنَةٍ. فَلَمَّا فَقَدَهُمَا رَسُولُ اللَّهِﷺ شَنَأَ الْمُقَامَ بِمَكَّةَ وَ دَخَلَهُ حُزْنٌ شَدِيدٌ وَ شَكَا ذَلِكَ إِلَى جَبْرَئِيلَ؈ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: اخْرُجْ مِنَ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا، فَلَيْسَ لَكَ بِمَكَّةَ نَاصِرٌ بَعْدَ أَبِي طَالِبٍ وَ أَمَرَهُ بِالْهِجْرَةِ. (کلینی، ج۱، ص۴۴۰)

[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]



[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

در آن ماه بوطالب نامدار  بیفتاد بر بستر مرگبار
رسول خدا رفت روزی برش  بپرسید از آن پس که شد غم خورش (*همایون نامه* ۱۵۰)

امّا بی‌شک، بعد از وفات ابوطالب، هیچ کس نتوانست جای خالی او را برای پیامبرﷺ و حتّی برای قریش پر کند. نه خانوادهٔ ابوسفیان و اطرافیانش مثل ابوجهل چنین جایگاهی داشتند و نه بنی‌هاشم. دیگر برادران ابوطالب هم هیچ کدام در صلابت و استواری به ابوطالب نمی‌رسیدند. حتّی جناب حمزه هم با تمام جایگاه رفیع و دلاوری‌هایی که در راه اسلام داشت، نتوانست جانشین برادر شود و پس از ابوطالب، دیگر یک نفر به عنوان بزرگ مکّه دانسته نشد و این سمت بین چند نفر تقسیم شد.

پس از وی سرافراز عبّاس بود  سپهر هنر اکرم النّاس بود
چو بوطالب او را تهوّر نبود  ورا آن شکوه و تصوّر نبود (*همایون نامه* ۱۵۱)

و اگر ایمان راسخ مسلمانان نبود، با وفات ابوطالب، امیدی برای استقامت باقی نمی‌گذاشت. مسلمین خود می‌دانستند که چه پشتیبانی را از دست داده‌اند، ولی تازه موقع سنجش عیار ایمان آنها و توکّلشان بر خدا بود.

به ما بر، بد از مرگ بوطالب است  که دشمن ستمکاره و غالب است (*همایون نامه* ۱۵۲)

شعرا علّت وفات او را نیز که به اجماع، بر اثر مرضی دشوار در سال دهم بعثت حادث شده مدّ نظر داشته‌اند.

ز تغییر مزاج از پا در آمد  زمان صحّت ذاتش سرآمد (*نظام استرآبادی* ۷۹۶)

نویسندهٔ *زین الاخبار* در ذکر وقایع روز ۱۹ شوّال، چنین می‌نویسد:

اندر این روز ابی‌طالب بن عبدالمطّلب بمرد و چون او بمرد، کافران مکّه بر پیغمبرﷺ استخفاف کردند تا هجرت ببایست کرد از مکّه به مدینه. (*زین الاخبار* ۳۱۸)

**پذیرش کفالت پیامبر**

حضرت ابوطالب همیشه به فرزند یتیم برادرش محبّت و احساس مسئولیّت داشته و



[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]
[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

از او حمایت می‌کرده که نمونه‌ای از آن در مقابل ابوجهل، پیشتر بیان شد. امّا با فوت عبدالمطّلب، ابوطالب خود را مسئول‌تر دانست، به خصوص که به نقل تاریخ، کفالت پیامبرﷺ که در آن روز، تنها هشت سال داشته، طبق وصیّت عبد المطّلب به ابوطالب واگذار شده است:

و عبدالمطّلب بیمار شد، پسران را بخواند و وصیّت کرد و محمّد را به ابوطالب سپرد... (*مجلس در قصه رسول* ۲۶)

بعد از آن ابوطالب در تربیت رسول بیفزود... (*مجلس در قصه رسول* ۳۰)

ته ایوان این چرخ مقرنس ابوطالب کفیلش گشت از آن پس (*نظام استرآبادی* ۷۲۵)

پس از وفات عبدالمطّلب، ابوطالب تمام زندگی‌اش را وقف کودک تحت تکفّل خود می‌کند و او را چشم بر هم زدنی از مقابل چشم دور نمی‌کند.

ابوطالب آن مرد با عقل و رای نبی را به جان‌اندرون کرد جای (*همایون نامه* ۴۶)

چه قول تاریخ سنّی را مبنی بر فقر ابوطالب بپذیریم و چه قول شیعه را بر تموّل او، ترجیح فرزند برادر بر فرزندان خود نوعی ایثار محسوب می‌شود:

بپرورد او را به صد گونه ناز ز هر چیز می‌داشتش بی‌نیاز (*همایون نامه* ۴۶)

محمد را ابوطالب از آن باز به هر کاری دگر گردید همراز (*نظام استرآبادی* ۷۱۷)

در مقابل می‌بینیم پیامبرﷺ نیز به این حقّ پدری احترام می‌گذارد و در بسیاری موارد، حتّی برای ازدواجش با خدیجهٔ کبری، از جناب ابوطالب کسب اجازه می‌کند و او را واسطه‌ای برای خواستگاری خدیجه از پدرش قرار می‌دهد.

نبی فرمود تزویج تو خواهم ولی وقتی که دستوری دهد عم (*کتیب معجزات* ۵۶)

**ماجرای بحیرای راهب**

یکی از داستان‌های مشهوری که در مورد پیامبرﷺ نقل می‌شود، شناخته شدن خاتم‌النبیّین در سنین کودکی توسّط یک راهب مسیحی به نام «بحیرا» در مسیر کاروانیان



[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]
[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

است. در این ماجرا، مخاطب بحیرا و دلیل حضور پیامبر در کاروانی تجاری، آن هم وسط بیابان، خیلی مطرح نمی‌شود، امّا در میان ادبا کاملاً مشهور بوده که ابوطالب در سفرهای تجاری برای مراقبت دقیق‌تر و بهتر، از کودک تحت تکفّل خود، او را با خود همراه می‌کرد. در یکی از همین سفرها بحیرا بر اساس نشانه‌هایی که در کتاب مقدّس‌شان وجود داشته، پیامبر آخر الزّمان را می‌شناسد و به ابوطالب از آیندهٔ روشن او و جهان خبر می‌دهد.

ز خواب اندر آمد سر کاروان　　بحیرا چو آبی که گردد روان
به نزدیک بوطالب آمد فراز　　سخن گفت با او زمانی به راز
بپرسید کان طفل را نام چیست　　معیّن بگو تا ورا مام کیست؟ (همایون نامه۴۸)

و ابوطالب با کمی محافظه کاری، خود و والدین کودک را به بحیرا معرّفی می‌کند

بگفتم هست این طفل ملک خو　　برادرزادهٔ من، من عم او (کتیب معجزات۴۶)

نظام استرآبادی در دیوان خودش به شرح این ملاقات با دقّت و ظرافت بسیاری در حجم حدود صد بیت پرداخته است:

بحیرا با ابوطالب چنین گفت　　که عاقل آنکه درّ درج بنهفت (نظام استرآبادی ۷۳۱)

**پدر امیرالمؤمنین**

اگر اثرگذارترین نقش ابوطالب را در تاریخ، کفالت و سرپرستی پیامبر در دوران کودکی ایشان و حمایت از حریم نبوّت و اسلام در سال‌های بعد بدانیم، بلافاصله در مرحلهٔ بعد باید از فرزند او سخن به میان آوریم. در ادبیات، نام ابوطالب بیشتر در ترکیب «علیّ ابن ابی‌طالب» شنیده می‌شود. امیرمؤمنان با تمام ابعاد غیر قابل توصیفش در ایمان و علم و عدل و شهامت و ادب و ... فرزند همین بزرگ مرد است. در تاریخ بارها نقل شده است که این پدر به پسر خود نازیده و در مقابل، پسر هم با افتخار، به نسب پاک خود اشاره کرده است. ربیع، سرایندهٔ حماسهٔ *علی‌نامه*، رجزهای امیرالمؤمنین



[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]
[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]

[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

در جنگ صفین را چنین نقل می‌کند:

نه من پور از پشت بوطالبم　　نه از گوهر فهر بوغالبم
اگر بر نیارم به گاه پریز　　از این لشکر قاسطین رستخیز (*علی نامه* ۲۱۰)
منم ابن بوطالب ای اهل شام　　وصی محمّد علیه السّلام (*علی نامه* ۳۷۹)
همی گفت من پور بوطالبم　　یکی پور عمرانِ بو غالبم (*علی نامه* ۳۸۶)
منم ابن عمران که هستش لقب　　ابوطالب و زین و فخر عرب (*علی نامه* ۴۵۶)
همی دان که من پور بوطالبم　　ز نسل گزین فهرِ بن غالبم (*علی نامه* ۴۵۶)

در این ابیات هم به میراث اجدادی امیرالمؤمنین که از طریق پدر بزرگوارش، جناب ابوطالب به دستش رسیده، اشاره شده است. ضمناً در برخی روایات شیعی، ابوطالب به عنوان حامل گنجینه‌های رسالت دانسته شده و اوست که این گنجینه‌ها را بر حسب وظیفه تسلیم پیامبر می‌کند.

ز عبدالمطّلِب رسیده بدان　　به میراث بوطالب کاردان (*علی نامه* ۳۲۰)
ببست آن زمان بر میان آن کمر　　که میراث بودش ز عمران پدر (*علی نامه* ۳۲۰)

حکیم زجاجی در بخش‌هایی از ماجرای عرضهٔ اسلام بر ابوطالب، به مکالمه‌ای میان پدر و پسر اشاره می‌کند. در این مکالمه، که به نظر نیمه تمام رها می‌شود، ابوطالب، فرزند خود علی را به اسلام و همراهی با پیامبر تشویق و ترغیب می‌کند:

بر میر بوطالب آمد علی　　سخن گفت با باب خویش از یلی
چو برگفت حیدر از آن دین و داد　　ابوطالبش گفت کای پاکزاد
محمّد همه راست گوید سخن　　به گفتار او ای پسر کار کن (*همایون نامه* ۱۱۹)

در عرب، به نسب بسیار اهمّت داده می‌شود. نه تنها در رجز خوانی، آوردن اسامی آبا و اجدادی، می‌تواند لرزه بر تن دشمن اندازد که دشمن هم از پیش، نسب حریف را می‌سنجد:

نگویی که این بالغی غالب است؟ یتیمی یتیم ابوطالب است (*دیوان عضد*۲۲۲)

در مدح امیر المؤمنین علیه‌السلام هم بسیار به پدر بزرگوار ایشان اشاره می‌شود:

امیر حارب و ضارب، به دشمن غالب و سالب
شه دین فخر بو طالب، ز دنیا و ز ما فیها (*دیوان فدایی*۴۳۴)

کدام است آن شه غالب؟ کدام است؟
نهال باغ بوطالب کدام است؟ (*حیرتی*۴۲۴)

همی می‌گفت در عین تباهی
ز من ای جان بو طالب چه خواهی (*حیرتی*۸۰۰)

به صورت ار چه ز بوطالبی ولی به صفت
فکنده برگل آدم مشیت تو ادیم (*ملک الشّعرا بهار*۱۲۰)

در بیت زیر، با در نظر گرفتن امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کانون یک منظومهٔ خانوادگی، نسبت او با بستگانش بررسی شده است:

ابوطالب اب و هاشم جد و بنت اسد مادر
پدر زن مصطفی، زن فاطمه، کبراش مادر زن (دیوان فدایی۴۹۱)

در اعتقاد به وحدت در خلقت و آفرینش نوری پنج تن و ائمّهٔ اطهار، در کتاب *دلیل الجنان*، به وجود دو نور در صلب عبدالمطّلب اشاره شده که یک نور از طریق فرزندش عبدالله ظهور می‌کند که همان وجود مقدّس پیامبر است، و دیگر نور که وصی پیامبر است، از طریق ابوطالب به دنیا قدم می‌گذارد.[۱]

به بوطالب آمد یکی زان دو نور وصیّ نبی کرد از وی ظهور (*دلیل الجنان*۱۳)

در همین مورد سلیمی تونی چنین می‌سراید:

۱. این مضمون در حدیثی مشهور به حدیث نور، در منابع فریقین آمده و علامه میرحامدحسین یکی از مجلّدات مجموعه‌ی سترگ *عبقات الانوار* را به آن اختصاص داده است. بنگرید: *نفحات الازهار فی تلخیص عبقات الانوار*، نوشته‌ی سید علی میلانی، مجلد حدیث نور؛ و ترجمه فارسی آن به نام *خلاصه‌ی عبقات الانوار*، چاپ مؤسسه‌ی نبأ. (ویراستار)



[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]
[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

نیمه‌ای زان نور عبدالله یافت  نیمه‌ای با صلب بوطالب شتافت (*سلیمی تونی*۳۰۱)

**ماجرای مثرم (مشرم) بن دعیت بن شیتقام و مائدهٔ آسمانی**

از حکایات مشهور تاریخی در ولادت امیر مؤمنان، ماجرای راهبی است که پس از عمری عبادت، از خداوند می‌خواهد که یکی از اولیایش را به او بنمایاند، و خداوند جناب ابوطالب را در مسیر او قرار می‌دهد. پس از پرس و جو از نام و نسب ابوطالب، راهب، مژدهٔ ولادت وصی خاتم پیامبران را به او می‌دهد. در ادامهٔ حکایت، ابوطالب از مثرم، خوراکی طلب می‌کند و به شیوه‌ای عجیب، درخت انار خشکی به بار می‌نشیند و ابوطالب از آن میوه که به نظر مائده‌ای آسمانی است، می‌خورد. پس از این ماجرا، ابوطالب نزد همسر خود، فاطمهٔ بنت اسد باز می‌گردد و مژدهٔ ولادت فرزند مبارکشان را می‌دهد تا نه ماه بعد که مولود کعبه بر دنیا قدم می‌نهد. سند این ماجرا را در کتاب «فضائل» ابن شاذان قمی، «*روضه الواعظین*» فتّال نیشابوری و جلد ۳۵ کتاب «*بحار الانوار*» می‌توان پیدا کرد. نظام استرآبادی بیش از صد بیت از دیوانش را به شرح این واقعه اختصاص داده است، از جمله گوید:

ابوطالب از او ناری طلب کرد  کف از بهر دعا مثرم برآورد
خدنگش بر نشانه آمد از شست  به ساعت گل شکفت و نار گل بست (*نظام استرآبادی*۷۴۱)

همین ماجرا را تقی الدّین حیرتی در کتیب *معجزات* نقل می‌کند.

ابوطالب از آن یک نار برداشت  در آن خوان آنچه باقی ماند بگذاشت (*حیرتی* ۳۶۵)

نسخهٔ دیگری از همین حکایت را می‌توان در دیوان سلیمی‌تونی مشاهده کرد:

شاد شد بوطالب و چیزی از آن  خورد و چیزی برگرفت و شد روان
میوهٔ جنّت چو خورد از لطف حی  نطفه‌ای شد پاک اندر صلب وی (*سلیمی‌تونی*۳۰۲)



[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]
[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

**میلاد امیرالمؤمنین** علیه‌السلام

در ماجرای میلاد امیر مؤمنان علیه‌السلام، به دلیل شهرت داستان، نیازی به تکرار نیست.[۱] فقط باید یادآور شد که در چند موضع خاص، جناب ابوطالب به عنوان بزرگ مکّه و پدر امیرالمؤمنین، نقش پررنگی دارد. نظام استرآبادی در دیوان خود، شرح مبسوطی از این وقایع را به نظم کشیده است که به عنوان نمونه چند بیت از آن آورده شده است:

ابوطالب ز فرزند گرامی　　قدم زد بر بساط شادکامی
رسانیدند حرف این قضیّه　　به گوش حضرت صاحب بریّه
چنین فرمود نقد مخزن علم　　فروزان آفتاب روزن علم
که از روز ازل گشتم مؤیّد　　شد از محمود، نام من محمّد
ز اعلی چون که شد نام حق الحق　　علی را در ازل کردند مشتق (*نظام استرآبادی*۷۴۶)

حیرتی در فصل هفدهم کتیب *معجزات*، به طور مفصّل به میلاد امام علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام پرداخته است:

علی از صلب بوطالب عیان شد　　فروغ شمع جمع انس و جان شد (*حیرتی*۳۶۴)
ابوطالب برون آمد ز منزل　　ندا در داد بر گرد منازل
که روشن چون سحرگاه است امشب　　ظهور حجّت الله است امشب (*حیرتی* ۳۶۹)

سلیمی تونی در ولادت نامه‌های متعدّدی که به مناسبت میلاد امیرالمؤمنین علیه‌السلام سروده، بارها به جناب ابوطالب و نقش او در وقایع اشاره کرده است:

روز چارم شد درِ کعبه چو باز　　شد درون بوطالب از راه نیاز
دید طفلی اوفتاده در سجود　　با خدای خویش در گفت و شنود (*سلیمی‌تونی* ۳۰۵)

۱. در مورد این قضیه و تواتر آن در میان محدّثان، مورخان، ادیبان و دیگر دانشوران، بنگرید: *علی ولید الکعبة* نوشته علامه محقق میرزا محمدعلی اورد بادی و ترجمه‌ی فارسی آن؛ *علی ولید الکعبة* نوشته سیدمحمدرضا حسینی جلالی و دیگر منابع. (ویراستار)



[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]
[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]

[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

**آل ابی‌طالب**

یکی از اسامی که شیعیان در طول تاریخ به آن خوانده می‌شدند، «آل ابیطالب» بوده است. تا آنجا که ابوالفرج اصفهانی کتاب مهمّ خود در باب ساداتِ مقتول به دست بنی‌امیه و بنی‌عباس "*مقاتل الطالبیّین*" می‌نامد، و شماری از کتابهای علم انساب، به *انساب الطالبیّین*" نامیده می‌شود. البته در میان نسب شناسان و رجالیّون شیعه و سنّی، بحث بر سر نام ایشان بسیار داغ بوده و هست. بعضی نام جناب ابوطالب را همان کنیه‌اش و بعضی، عبد مناف و گروهی او را عمران می‌دانند و به تبع آن، امیر المؤمنین علیه‌السلام، «علی عمرانی» خوانده می‌شود.

در مجلس محاکمهٔ سنان، از قتلهٔ کربلا، مختار ثقفی چنین می‌گوید:

که سرهای آل ابی طالب است  تو را درد پر درد از آن غالب است (صحبت‌لاری ۱۲۸)

و در کتیب *معجزات* اینگونه از شیعیان نام برده می‌شود:

که از نسل بوطالب فلان نام  به خلقان حجت است از حکم خلقان (حیرتی۱۱۰۴)

البته در نوع خاصی از این مورد، می‌توان به نقش جناب ابوطالب به عنوان پدر عمّه‌های حسنین علیهماالسلام اشاره کرد. در هر دو مثال زیر، مرجع ضمیر، حسنین علیهماالسلام هستند.

عمّهٔ ایشان امّهانی، دختر ابوطالب است. (فدائی کزازی۶۲۵)

بود عمّه و عمّشان ز صلب بوطالب  که امّ صابی گویند و جعفر طیّار (*سلیمی‌تونی* ۱۰۹)

**عموی پیامبر**

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در رجزی از پدر خود یاد کرده و در این میان به نسبت ابوطالب با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اشاره می‌کند:

مرا هست عمران پدر کاو عم مصطفی است  برادر چو جعفر پران در سماست

(*علی نامه* ۳۷۹)[۱]

۱. در چاپ علی نامه این بیت، دارای ایراد وزنی است، البته یادداشت پاورقی مصحّحان ذیل این بیت هم به همین نکته اشاره دارد. دکتر شفیعی کدکنی نیز در مقالهٔ «حماسه‌ای شیعی از قرن پنجم» می‌گوید: ...«ربیع» اصول فنّی شعر فارسی را به نیکی می‌دانسته و در حدّ مبانی،

غیاث شیرازی و الهامی کرمانشاهی نام ابوطالب را به عنوان عمو و حامی پیامبرﷺ آورده‌اند:

کجا شد حمزه و کو عمرو و کو عباس و بو طالب
مهاجر کو و کو انصار از صغری و از کبری (*غیاث شیرازی* ۴۶۵)
ابوطالب آن پاک گوهر کجاست
چه شد حمزهٔ راد و جعفر کجاست؟ (*الهامی کرمانشاهی*۱۷۲)



**ازدواج پیامبر**

در کتاب «مجلس در قصّهٔ رسول» نویسندهٔ کتاب با اشاره به نقش ابوطالب در ماجرای ازدواج پیامبرﷺ با حضرت خدیجه، خطبه‌ای را به او منسوب کرده است:[۱]

آن گه ابوطالب این خطبه برخواند: «سپاس آن خدای را که ما را فرزندان اسماعیل کرد و از وارثان ابراهیم... (در ماجرای عقد رسول الله و خدیجه) (*مجلس در قصه رسول*، ۲۴۰)

در همایون نامه هم به تفصیل، از داستان ازدواج پیامبرﷺ با حضرت خدیجه یاد می‌شود که ابیات زیر نمونه‌هایی از این بخش‌اند:

پیمبر به بوطالب آن گفت باز — به خان خویلد شد آن سرفراز
ابوطالب آن قصّه آغاز کرد — به رویش درِ کام در، باز کرد
خویلد چو تابنده شد اخترش — بدو داد هم در زمان دخترش (*همایون نامه*۵۳)

نظر جناب ابوطالب برای پیامبرﷺ چنان محترم است که در ازدواج، رضایت او را شرط قرار می‌دهد:

نبی فرمود تزویج تو خواهم — ولی وقتی که دستوری دهد عم (*کتیب معجزات*۵۶)

---

عروض و قافیهٔ عصر خویش را رعایت کرده است... امّا مواردی هم هست که هیچ توجیه عروضی و فنّی برای خطاهای او نمی‌توان در نظر گرفت. آیا راویان و کاتبان در این مقصّراند یا بی‌مبالاتی گوینده عامل آن خطا هاست؟

۱. متن این خطبه در منابع معتبر نقل شده است.



[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]

[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]

[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

**ایمان ابوطالب**

در مورد ایمان ابوطالب، سخن بسیار رانده‌اند و کتاب بسیار نوشته‌اند. چند مقاله در موضوع «*کتابشناسی حضرت ابوطالب*» از ناصرالدین انصاری قمی (آینه پژوهش شماره ۲۱) و عبدالله صالح المنتفکی (*تراثنا*، شماره ۶۳-۶۴) به چاپ رسیده که برای پژوهشگران این حوزه راه گشاست.

عمدهٔ اختلاف نظرها در مورد ایمان ابوطالب از میزان اعتماد به اسناد تاریخی بر اقرار او بر اسلام ناشی شده است. شیعه و شماری از محققان اهل تسنن، با استناد بر رابطهٔ ابوّتی که بر امیرالمؤمنین دارد و موضع گیری‌های صریح او به نفع پیامبرﷺ و اقدامات عملی‌اش که همگی در جهت صلاح اسلام و مسلمین بوده و قبول سختی‌های فراوان در پی حمایت از پیامبرﷺ و دلایل متعدّد دیگر، ایمان او را پذیرفته‌اند. بعلاوه پیامبر در کنار علاقهٔ خاصّی که به این عموی خود داشتند، در روایت مشهوری پس از فوت جناب ابوطالب می‌فرمایند: «ما نالَت مِنّی قریشٌ شیئاً أکرهُهُ حتّی ماتَ ابوطالب = تا ابوطلب زنده بود، هرگز کافران قریش به من مکروهی نمی‌توانستند رسانیدن.» (همدانی۴۱۳) اما گروهی از اهل سنّت به بهانهٔ نیافتن اسنادی در ایمان آوردن او، ایمانش را به کل انکار می‌کنند. البته بین شیعیان در مورد زمان ایمان آوردن ابوطالب اختلاف است. برخی او را از در زمرهٔ نخستین مؤمنان می‌دانند که از دین حنیف به اسلام مشرّف شده، برخی قبول اسلام او را در چند سال پس از بعثت می‌پذیرند، امّا گروهی معتقدند که جناب ابوطالب در لحظات آخر عمر و نزدیک به وفاتشان ایمان آوردند. چنین اختلافی از تاریخ به ادبیات هم کشیده شده و در بین ادبا و شعرا هم وجود داشته است.

در *همایون نامه*، شاعر به صورت تلویحی، ایمان ابوطالب در آغاز بعثت را به دست امیرالمؤمنین می‌پذیرد. البته به نظر می‌رسد که ابیاتی از این بخش کتاب افتاده باشد، چرا

که مکالمهٔ امیرالمؤمنین با پدرش، نیمه کاره رها می‌شود و بی‌مقدمه از ابوجهل سخن به میان می‌آید که به نظر باید ناشی از اشکالات نسخه یا دخالت کاتب در کتاب باشد:



محمّد به بوطالب سرفراز　　بگفت آن حکایت نپوشید راز
ابوطالبش گفت کای رهنمون　　نیایم من از کیش جدّم برون
پیمبر ز نزدیک او دور گشت　　درونش چو خورشید پر نور گشت
برِ میر بوطالب آمد علی　　سخن گفت با باب خویش از یلی
بدو گفت بوطالب سرفراز　　که از من مپوشان در این پرده راز
محمّد همه راست گوید سخن　　به گفتار او ای پسر کار کن... (زجّاجی ۱۱۹)

امّا در همین کتاب، وقتی به شعب ابی‌طالب و محاصرهٔ مؤمنین می‌رسیم، شاعر از وفات ابوطالب سخن به میان می‌آورد. در این بخش، پیامبرﷺ بار دیگر اسلام را به عموی خود، ابوطالب عرضه می‌دارد، ولی این بار، ابوجهل مانع این کار می‌شود. این روایت بسیار به روایت مشهور اهل سنّت در بارهٔ ایمان ابوطالب نزدیک است:

در آن ماه بوطالب نامدار　　بیفتاد بر بستر مرگبار
رسول خدا رفت روزی برش　　بپرسید از آن پس که شد غم خورش
پس آنگه بدو گفت ایمان بیار　　که تنگ است کار تو ای نامدار
به توحید بگشای بسته زبان　　ببر نام آن خالق مهربان
همی خواست آن مرد فرزانه گفت　　ابوجهل ملعون در آن دم نهفت (زجّاجی ۱۵۰)

ایمان آوردن او در آخرین لحظات حیات و به تلقین پیامبرﷺ روایتی دیگر از ایمان ابوطالب و تشرّف او به اسلام است:

به تصدیق محمّد گشت قائل
به جان زان پس به جانان گشت واصل (نظام استرآبادی ۷۹۹)



[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]
[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

در ماجرای یکی از وساطت‌های ابوطالب بین پیامبر و کفّار، پیامبرﷺ که احساس می‌کند عمویش، دست از حمایت برداشته، محزون می‌شود. و وقتی ابوطالب از سوء تفاهمِ پیش آمده مطّلع می‌گردد، چنین می‌گوید:



ابوطالب گفت: «ای پسر تو فرمان خدای عزّوجلّ به جای آر که او خود نصرت دهد» (*مجلس در قصه رسول*۵۲)

امّا در جای جای تاریخ ادبیات، ایمان عملی ابوطالب را می‌توانیم ببینیم.

خطاب به پیامبر می‌گوید:

منم یار تو در کاری که خواهی  نخواهم غیر توفیق الهی (*نظام استرآبادی*۷۸۸)

و تصریح به ایمان آوردن ابوطالب:

ابوطالب شد آگه زین حکایت  شبش روشن شد از نور هدایت (*نظام استرآبادی*۷۸۹)

ابوطالب مشرّف شد به اسلام  سعادتمند باشد فرّخ انجام (*نظام استرآبادی*۷۹۹)

در اینجا به تقدّم ابوطالب نسبت به صحابه در ایمان اشاره می‌کند:

ابوطالب که در دین گشت مایل  صحابه بیشتر بودند غافل

نبود آن پاک کیش از جمع کفّار  که بهر او شود این نقد ایثار (*نظام استرآبادی*۸۰۰)

کند از آمنه راوی روایت  که چون بوطالب آن صاحب ولایت

به سوی شام رفت و باز آمد  به بت ساز و به بت ناساز آمد

نظر از لات و عزّی بسته می‌بود  به جز حق از همه وارسته می‌بود (*حیرتی*۴۰)

در *کشف المحجوب* در مورد ایمان ابوطالب – که البته نوعی ردّ این ایمان محسوب می‌شود – در بابٌ فی فرقِ فِرَقهم و مذاهِبهم و آیاتِهم و مقاماتِهم و حکایاتِهم، چنین آمده است:

و از مخلوقان کس را قدرت آن نیست که کسی را به خدای رساند. مستدل از ابوطالب عاقل تر نباشد و دلیل از محمد بزرگتر نه. چون جریان حکم ابوطالب بر



[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]

[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

شقاوت بود دلالت محمد وی را سود نداشت. (هجویری۳۹۴)[1]

مولوی در دفتر ششم *مثنوی* هم ایمان ابوطالب را رد می‌کند:

خود یکی بوطالب آن عم رسول  می‌نمودش شنعهٔ عربان مهول (*مولوی*۹۱۴)

نظامی بر پایهٔ اعتقاد جبر گرای خود در *شرف نامه* و *مخزن الاسرار*، چنین می‌نویسد:

گهی با چنان گوهر خانه خیز  چو بوطالبی را کنی سنگ ریز (*نظامی*۹۱۳)

زآتش دوزخ که چنان غالبست  بوی نبی شحنه بوطالبست (*نظامی*۵۳)

**ماجرای جامی**

امّا یکی از بحث برانگیزترین مواضع حضور جناب ابوطالب در ادبیات فارسی، بیتی از جامی‌است. این بیت متهوّرانه از جامی‌که در آن با گستاخی نسبت به جناب ابوطالب سخن گفته، واکنش بسیاری از علمای سنّی و شیعه را برانگیخته است. علی اصغر حکمت در کتاب «*احوال و آثار جامی*» در مورد این بیت خاص چنین می‌گوید:

> در سلسلهٔ الذهب، جامی را قطعه ایست در انکار ایمان ابوطالب عم نبی که بر خلاف عقائد شیعیان او را کافر و هالک دانسته و استشهاد نموده بر اثبات فساد عقیده «آنان که فرعی از شجره طیبه رسالت بوده‌اند ولی به میوه ایمان آراسته نشدند و از این رو ابو طالب را با بولهب فرق و اختلافی نیست» (حکمت۱۴۲)

علّامهٔ قزوینی هم در نامه‌ای به علی اصغر حکمت، پیرو چاپ همین نکته در کتابش، مواضع تندی را در مورد این بیت جامی اتّخاذ کرده است:

«اینجانب همیشه از اول جوانی تاکنون خیال می‌کردم که با وجود اینکه جامی به عقیدهٔ اکثر فضلا خاتمهٔ شعرای بزرگ فارسی زبان محسوب است، چرا دیوان کامل او تاکنون در ایران به چاپ نرسیده است و چرا مردم آن اهمیتی را که به این شاعر بزرگ

۱. پاسخ به این مدّعا و مستندات آن، در منابع مربوط داده شده که برای حذر از تکرار، بدان نمی‌پردازیم. کافی است به کتاب *اسنی المطالب*" نوشته زینی دحلان – محدث و فقیه اهل تسنن– اشاره شود که ویژه‌ی دفاع از ایمان ابوطالب نوشته شده، نیز بحث ارزشمند علامه امینی در جلد هفتم الغدیر، خواندنی است. (ویراستار)



[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]
[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]

[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

فاضل عالم دانشمند بایستی بدهند تاکنون نداده‌اند، و چرا آن شهرتی را که لایق مقام شامخ فضل و دانش او و رتبهٔ بسیار عالی شعر و شاعری اوست هنوز جامی در میان ایرانیان احراز نکرده است؟ حدس می‌زدم که علت آن معلول چند علّت بوده است: یکی آن که دانشمند محل گفتگوی ما بسیار متعصّب بوده است، وی در سرتاسر کتب خود از نظم و نثر هرجا موقعی می‌دیده و فرصتی به‌دست می‌آورده از طعن و ذمّ و قدح در حقّ شیعه کوتاهی نمی‌کرده؛ از یک طرف ادعای محبت حضرت امیر و اهل بیت را می‌نماید و از طرف دیگر (و این از اعجب عجایب است) می‌بینید که جامی در حقّ پدر همین حضرت امیر، ابوطالب به بهانهٔ آن که وی (به عقیدهٔ اکثر اهل سنّت و جماعت) به حضرت رسول ایمان نیاورده بوده، ابیات شنیع ذیل را ساخته است:

نسبت جان و دل چو باشد سست　　نسبت آب و گل چه سود درست
بود بوطالب آن تهی ز طلب　　مر نبی را عم و علی را اب
خویشِ نزدیک بود با ایشان　　نسبت دین نیافت با خویشان
هیچ سودی نداشت آن نسبش　　شد مقر در سقر چو بولهبش

فرض کنیم که ابوطالب به حضرت رسول ﷺ ایمان نیاورده بوده است، آخر ادب و حیا و شرم و عفّت لسان کجا رفت و آیا این الفاظ هیچ مصداق خارجی ندارند؟ آیا انسان خجالت نمی‌کشد که به شخص بزرگ معروفی بگوید من تو را دوست می‌دارم و محترم می‌دارم حیف که پدرت مقرّش در سقر است؟ به همین مناسبتِ شهرت جامی در تعصّب بوده که قاضی میرحسین میبدی که خود اهل سنّت و شافعی بوده ولی متعصّب نبوده، قطعهٔ ذیل را در حقّ جامی گفته:

آن امام بحقّ ولیّ خدا　　اسدالله غالبش نامی
دو کس او را به جان بیازردند　　یکی از ابلهی یکی خامی
هر دو را نام عبد رحمان است　　آن یکی ملجم این یکی جامی» (حسینی ارموی، ۱۹۵-۱۹۹)

## معراج

در بیان داستان معراج روایتی است بر این اساس که پیامبر در معراج، انواری را می‌بیند، و از جبرئیل، ماهیّت آن انوار را می‌پرسد. پاسخ این فرشتهٔ الهی بسیار جالب است. آن چند نور، هر کدام به عنوان یکی از اقربای در گذشتهٔ پیامبرﷺ معرّفی می‌شوند که در آن میان، نام جناب ابوطالب هم به چشم می‌خورد. حیرتی در کتاب خود از این روایت استفاده کرده است:

ز بوطالب بود آن نور دیگر  که عمّ توست ای سالار و سرور (حیرتی۳۷۴)

## جمع‌بندی

در ادبیات کهن، فارسی، شعرا و نویسندگان هرگز جناب ابوطالب را به عنوان یک شخصیّت مستقل نستوده‌اند. بلکه حضور ایشان همیشه در متن یک اتّفاق مهم به عنوان یکی از نقش آفرینان در آن موقعیّت واقع شده است. بدین روی، بیشتر ابیاتی که در مورد ایشان سروده شده در منظومه‌های تاریخی قرار دارد. ابیاتی هم که در دواوین هست، نوعی روایت تاریخی دارند و شاعر در حین تعریف داستانی تاریخی، نام جناب ابوطالب را آورده است. از سوی دیگر در سروده‌های شاعران سنی مذهب، گاهی به دلیل تعصّبات مذهبی، این شخصیّت بزرگوار با بی‌انصافی مورد طعن قرار گرفته است.

## منابع


۱. استرآبادی، نظام الدّین. **دیوان نظام استرآبادی**. تصحیح ابراهیمی، شایسته و بیک وردی لو، مرضیه. چاپ اول۱۳۹۱. تهران. مجلس.

۲. الهامی‌کرمانشاهی، احمد بن رستم. **دیوان الهامی‌کرمانشاهی**. تصحیح: اسلام پناه، امید. چاپ اوّل ۱۳۷۰. تهران. میراث مکتوب.

۳. بهار، محمّدتقی. **دیوان اشعار ملک الشّعرای بهار**. چاپ سوم۱۳۹۰. نگاه. . .

۴. حیرتی، تقیّ الدّین محمّد. **کتیب معجزات**. تصحیح: بیگ باباپور، یوسف. چاپ اوّل ۱۳۹۴. تهران. مجلس.

۵. حسینی ارموی، جلال الدّین.تعلیقات النّقض.انجمن آثار ملّی،تهران ۱۳۵۸





[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]

[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]

۶. ربیع. **علی نامه**. تصحیح بیات، رضا و غلامی، ابوالفضل. چاپ اوّل ۱۳۸۹. تهران. میراث مکتوب.
۷. زجّاجی. **همایون نامه(تاریخ منظوم)**. تصحیح: پیرنیا، علی. چاپ اوّل ۱۳۹۱. تهران. میراث مکتوب.
۸. سلیمی‌تونی. **دیوان سلیمی‌تونی**. تصحیح: رستاخیز، سیّد عبّاس. چاپ اوّل ۱۳۹۰. تهران. مجلس.
۹. شفیعی کدکنی،محمّدرضا.حماسه‌ای شیعی از قرن پنجم. مجلهٔ ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال سی و سوم. شمارهٔ ۳و۴ (۱۳۷۹). صص یازده تا هفتاد و پنج
۱۰. صحبت لاری، محمّدباقر. **رونق انجمن (مختارنامه)**. چاپ اوّل۱۳۹۲. مشهد. بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی
۱۱. طباطبایی، سید محمدحسین. **ترجمه تفسیرالمیزان**. ترجمه: موسوی همدانی، سیدمحمدباقر قم. دفتر انتشارات اسلامی جامعهٔ مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۲. طبرسی، احمد بن علی. **الإحتجاج علی أهل اللجاج( للطبرسی)**. مصحح: خرسان، محمد باقر. مشهد ۱۴۰۳. نشر مرتضی.
۱۳. غیاث شیرازی، کمال. **دیوان کمال غیاث شیرازی**- تصحیح: کیانی، محسن و بهشتی شیراز، احمد. چاپ اوّل ۱۳۹۰. تهران. مجلس.
۱۴. فدائی کزّازی، ملّا محمّد اسماعیل. **عقد اللآلی**. تصحیح: فدایی، غلامرضا و سلیمانی آشتیانی، مهدی. چاپ اوّل۱۳۹۳. تهران. مجلس.
۱۵. قرائتی، محسن. **تفسیر نور**. تهران۱۳۸۳ ش. مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن.
۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب. **کافی**. قم. ۱۴۲۹. دار الحدیث.
۱۷. گردیزی، ابوسعید. **زین الاخبار**. تصحیح: رضازاده ملک، رحیم. چاپ اوّل،۱۳۸۴. تهران. انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۸. مولوی، جلال الدّین بلخی. **مثنوی معنوی**. تصحیح: سروش، عبدالکریم. چاپ هشتم. ۱۳۸۵. علمی فرهنگی.
۱۹. مؤلّف ناشناخته. **مجلس در قصهٔ رسول**. تصحیح: پارسانسب، محمّد. چاپ اوّل۱۳۹۰. میراث مکتوب.
۲۰. مؤلّف ناشناخته. **دیوان عضد**. تصحیح قوجه زاده، علیرضا. چاپ اوّل، ۱۳۸۹. مجلس
۲۱. ناسخ ترک، عبّاس. **دلیل الجنان و رکن الایمان فی وقایع الجمل و الصّفین و النهروان**. تصحیح: امامی، صابر. چاپ اوّل ۱۳۹۱. تهران. مجلس.
۲۲. نظامی‌گنجوی. **کلیّات نظامی‌گنجوی مطابق نسخهٔ وحید دستگردی**. چاپ اوّل۱۳۷۲. نگاه.
۲۳. هلالی، سلیم بن قیس. **أسرار آل محمد**ﷺ / **ترجمه کتاب سلیم**. مترجم: انصاری زنجانی خوئینی، اسماعیل. قم. الهادی.
۲۴. همدانی، رفیع الدّین. **سیرت رسول الله**. تصحیح: مهدوی، اصغر. بنیاد فرهنگ ایران.



[ Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20 ]

[ DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.47.4.8 ]